

متن پیاده سازی شده جلسه هفدهم سال دوم درس خارج اصول فقه 7 آبان ماه 1401

صفحات 115 و 116 : [کلیک کنید](#)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایت: قال الامام علی (علیه السلام): «قَوَامُ الْعَيْشِ حُسْنُ التَّقْدِيرِ وَ مِلَاكُهُ حُسْنُ التَّدْبِيرِ». به مناسبت بحث هایی که در روز شنبه داریم این حدیث را که بی ارتباط با مسائل امروزه نیست مورد گفت و گو قرار می دهیم. در این حدیثی که بیان شد به نظر ما حضرت (ع) تمام حکمتشان را به خرج دادند. می دانید که هر فردی، هر جامعه ای، هر کشوری و هر حکومتی یک سیاست های کلی دارد که اگر بدون سیاست باشد بیچاره می شود، لذا در اجرا باید برنامه داشته باشد. اینکه در علوم مدیریت و جامعه شناسی شنیده اید سند چشم انداز و برنامه ی روی میز، مثل سند بیست ساله، صد ساله، پنج ساله، این در واقع «حُسْنُ التَّقْدِيرِ» است که امام (ع) در قسمت اول به آن اشاره می کنند. حالا که سیاست های چشم انداز تنظیم شد، این می خواهد اجرا شود که به آن «حُسْنُ التَّدْبِيرِ» می گویند، یعنی همان مدیریت. حضرت (ع) می فرمایند «قَوَامُ الْعَيْشِ» یعنی مقوم زندگی. حالا «عیش» را تعبیر کنید به برنامه برای کشور، نظام، یک نهاد مثل حوزه و دانشگاه یا شخص، که بیشتر مراد و هدف ما همین برنامه برای شخص است. حضرت (ع) می فرمایند «قَوَامُ الْعَيْشِ حُسْنُ التَّقْدِيرِ» یعنی اینکه سیاست داشته باشد (تقدیر یعنی سیاست های کلی). ملاک این «حُسْنُ التَّقْدِيرِ» که بخواهد عملی شود و ملاک «حُسْنُ التَّدْبِيرِ» که بتواند خوب اجرا و مدیریت کند دو چیز است: برنامه داشتن (سیاست کلی) و مدیریت خوب.

قهرأ این حدیث عکس دارد یعنی دارای رقیب است و آن این است که اگر حسن التقدير نباشد، یک سیاست بدون برنامه و کج دار و مریز (باری به هر جهت، از این ستون تا آن ستون فرج است) به عنوان رقیب حسن التقدير قرار می گیرد. چنانکه بی برنامه به راه افتادن، بدون سیاست و آغازی روشن مقابل حسن التقدير قرار می گیرد. یک بحثی که می توان در مورد آن ابراز تأسف کرد حسن التقدير است، یعنی خیلی اوقات ما در مسائل کلان همان باری به هر جهت بودیم، مثلاً در مورد ایام وحدت بین شیعه و سنی، باید از همین کلمه متوجه شد که هیچ راهبردی پشت آن نبوده است. یک وقت ما تعبیر به همگرایی و همسویی می کنیم (و همانطور که کلمات بار دارد) این همگرایی بیشتر ناظر به صحن عمل است. وحدت یعنی ذوب شدن در همدیگر. وقتی از اول کلمه درست انتخاب نمی شود معلوم است در پشت آن فکر و تفکری نیست، و همین باعث می شود که وحدت ایجاد نمی شود و حتی در بین خود شیعیان هم اختلاف می افتد یعنی یک اختلاف به اختلاف ها اضافه می شود.

لذا پشت قضیه هیچ راهبرد و بیان روشنی نیست، در حالی که اینجا چقدر ظرفیت وجود دارد که دور از این شعارها کار کرد؛ هر چند با این وجود عده ای بودند که برای آن تلاش کردند. از زمان معصومین (ع) مورد سفارش بوده است، یعنی این یک چیز هزار و سیصد ساله است، البته در یک مقطعی پر رنگ شده است و حالا به این زمان رسیده است که گاهی کار دشوار می شود و این حوادثی که الان بعضی اوقات در سیستان و بلوچستان مطرح است این ها گاهی نتایج بعضی از بی هدفی ها و سو برنامه ها و استفاده دیگران از آن بوده است. لذا در اینجا نکاتی وجود دارد، ضمن اینکه انسان باید دغدغه داشته باشد اما بی برنامه گی به اینجا می رسد.

بنابراین ما در زندگی علمی و تبلیغی خودمان احتیاج به حسن التقدير داریم. در اینجا جالب است که حضرت امیر (ع) اکتفا به «تقدیر» نمی کنند و بیان می کنند «حُسْنُ التَّقْدِيرِ»، یعنی یک انسان اگر بخواهد زندگی علمی، دینی و تبلیغیش قوام پیدا کند باید

سند چشم انداز و برنامه داشته باشد.

بعد حضرت (ع) که می فرمایند «حُسْنُ التَّدْبِيرِ»، این در واقع کیفی است و اگر بخواهیم کمی بیان کنیم باید بگوییم دارای شرایط و نشانه هایی است از جمله:

1. برنامه نباید کلی باشد (این اولین نشانه حسن التدبیر است). مثلاً می گوید می خواهم مجتهد بشود، قوت اصولی پیدا کنم.
 2. با واقعیت ها بسازد و در خلأ نباشد، مثلاً عبارت های زیبا کنار هم قرار ندهد و بگوید چقدر تدبیر بلند و بالایی دارم. لذا باید با مقدرات محاسبه کند.
 3. باید در محدوده شریعت باشد.
 4. خداوند را در برنامه ریزی حکیم بداند و نه ذو الفضل الکبیر. وقتی در شب های قدر خداوند را می خوانیم هم ذو الفضل را می گوئیم و هم حکیم. این دو تا با هم متفاوت اند، به این لحاظ که خدا حکیم و ذو الفضل الکبیر است اما خدا قول نداده است که برای برنامه های ما ذو الفضل الکبیر باشد بلکه خدا قول داده که حکیم باشد.
 5. برنامه منعطف باشد؛ به عبارت دیگر انسان وقتی برنامه ریزی می کند باید با خودش رفیق باشد. اینکه مثلاً در این ساعت فلان کار را انجام بدهم و در ساعت دیگر فلان کار دیگر، این ها شکننده است. لذا برنامه باید منعطف باشد حتی شبانه روز باید فرصتی برای فراغت گذاشت تا اگر تخلف و مشکلی صورت گرفت به هم نخورد. این هم تفاوتی نمی کند در برنامه حاکمیت باشد یا در برنامه شخص باشد.
- در اینجا درست است که گفتیم خدا را در برنامه ذو الفضل الکبیر فرض نکنیم ولی در پشت قضیه ما موحد هستیم و واقعا باید معتقد باشیم که ما تنها می توانیم تدبیر کنیم و گرنه آن کسی که «فَعَالٌ مَا يَشَاءُ» است خداوند متعال است. لذا ضمن اینکه نگاه ما به برنامه خودمان است باید امیدمان از خداوند باشد. پس باید انسان ایمان به کار داشته باشد و خیلی بد است که انسان وارد یک کاری بشود ولی ایمان به کار نداشته باشد، مثلاً پستی را قبول می کند ولی ایمان به آن ندارد. بنابراین اگر بخواهد در حسن التدبیر موفق باشد باید ایمان داشته باشد.

نکات بحث و تحقیق در مسأله

در مرحله تحقیق به قسم چهارم وضع رسیدیم، یعنی وضع خاص، موضوع له عام. در مورد امکان این قسم اختلاف است. قائلین به امکان این قسم افراد زیادی هستند و همچنین در مقابل، قائلین به محال بودن این قسم نیز زیاد هستند، هر چند نظر منع مشهورتر است.

بیان قائلین به محال بودن

مرحوم آخوند قائل به محال بودن این قسم هستند به این بیان که مثلاً واضح یک فردی را با همه صفات فردی تصور کند و بعد لفظ را برای فرد وضع نکند بلکه برای یک عامی پشت این فرد وضع کند این ممتنع است، چون خاص بما هو خاص (این لباسی که به آن پوشاندن) نمی تواند حکایت از عام بکند، مثلاً کسی برای اولین بار درختی را ببیند و این را تصور کند ولی لفظ درخت را برای آن نگذارد بلکه برای یک چیز عام بگذارد که این و غیر این را شامل شود، این ممتنع است چون الخاص لا یحکی عن العام.

ممکن است در اینجا گفته شود که خاص را تصور می کنیم ولی صفات خاصی را که دارد از آن می گیریم و یک عامی را از آن به دست می آوریم و لفظ را برای آن وضع می کنیم. مرحوم آخوند می گویند این را قبول داریم منتهی این دیگر وضع خاص، موضوع له عام نیست بلکه وضع عام و موضوع له عام است. مثلاً شخصی دارویی را بسازد و بگوید لفظ دارو را برای این و تمام مشابهات این قرار دادم، یعنی یک تصویری بکند ولو از طریق خاص.

به عبارت دیگر در اینجا یک وضع خاص داریم (یعنی تصور خاص)، بعد دوباره یک وضع عام داریم و بعد موضوع له عام را داریم، مرحوم آخوند می گویند این را قبول داریم اما در وضع خاص، موضوع له عام محل بحث این نیست بلکه محل بحث این است که واضح خاص را تصور کند و به همین اکتفا کند و لفظ را برای عام وضع کند تا بشود وضع خاص، موضوع له عام، و این محال است.

بعد از مرحوم آخوند این نظر طرفداران بسیاری پیدا کرده است و مرحوم نائینی، مرحوم خوئی و مرحوم بروجردی قائل شدند

که وضع خاص، موضوع له عام نداریم.

بیان قائلین موافق

موافقین این قول از مرحوم محقق رشتی شروع شده و بعد به مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری می رسد و از طریق ایشان به شاگردانشان می رسد.

قائلین به این قول می گویند همانطور که عام می تواند وجه خاص را نشان بدهد و از آن حکایت کند چرا عکس آن را قبول نکنیم، لذا یا هر دو را نپذیرید (یعنی نه تصور عام ما را به خاص می رساند و نه تصور خاص ما را به عام می رساند) یا اینکه هر دو را بپذیرید، به این بیان که بگویید تصور اجمالی برای ما در وضع کافی است، مثلا واضع وقتی بخواهد برای درخت لفظ وضع کند لازم نیست که تمام درخت های عالم را دیده باشد یا به تمام درخت ها علم داشته باشد. بنابراین در وضع بیشتر از این لازم نیست، پس در این صورت هم خاص می تواند واضع را به عام برساند و هم عام می تواند واضع را به خاص برساند. خلاصه: بحث امروز یک مطلب داشت و آن این بود که یک تراوز ایجاد کردیم و بیان موافقان را در یک طرف و بیان مخالفان را در یک طرف دیگر قرار دادیم، حال در اینجا باید بررسی کنیم که کدام قول درست است یا که اصلا هیچکدام صحیح نیست.

الحمد لله رب العالمین